



ایران فقط شمال نیست!

چرا نمی‌توانیم از جاده‌های قفل و شمال زدگی مفرط دست برداریم؟



■ حسن فرامرزی

چرا ما به سفرهایی با اعمال شاقه تن می‌دهیم؟ سفرهایی که گاه نه تنها خستگی را از تن و روان ما بیرون نمی‌آورد بلکه زنجوری تازه‌ای بر احساس انباشت خستگی روزمره می‌افزاید؟ چرا با وجود اینکه می‌دانیم به احتمال زیاد در راه‌بندان‌های طولانی و چندساعته در جاده چالوس و هراز و آزادراه تهران - شمال و آزادراه رشت - قزوین متوقف خواهیم ماند باز هم فرمان‌مان را به سمت جاده‌های شمال می‌چرخانیم؟ چرا با اینکه بودجه منطقی و استاندارد یک سفر با امکانات رفاهی قابل قبول در جیب‌هایمان نیست با این حال باز صندوق عقب ماشین‌مان را با پتو و بیک‌نیک و وسایل سفر پر می‌کنیم؟ و چرا با وجودی که می‌دانیم تمام نقاط ایران پر از جاذبه است، اما از شمال زدگی مفرط دست بر نمی‌داریم؟



تعطیلی ۱۲ و ۱۴ شهریور فرصت مناسبی بود که با دو خانواده دیگر از اقوام به دل جاده بزنیم. آیا نمی‌دانستیم چه بر سرمان خواهد آمد؟ می‌دانستیم. حتی با وجود اینکه امکان رزرو جایز یکی از ایلکیشن‌های کرایه ویلا وجود داشت اما در نهایت منصرف شدیم و کاملاً به روش هر چه پیش آید خوش آید به دل جاده زدیم. چرا؟ به دلیل اینکه واقعاً نمی‌دانستیم مسیر ۱۷۰ کیلومتری کرج تا چالوس چند ساعت طول خواهد کشید. شما در یک حالت نرمال قابل پیش‌بینی تفرج کتان و سر صبر می‌توانید این مسیر را سه ساعته برپود و به مقصد برسید اما وقتی می‌دانید بسیاری از خانواده‌ها مثل شما فکر کرده‌اند یعنی آن دو روز تعطیلی وسط هفته و خنکای شهریورماه را در نظر گرفته‌اند و احتمالاً مطلوبی‌های دیگر را این به آن معناسنت که در این مجال، جنگلی از آهن و خودرو بیشتر در منظر دید شما قرار خواهد گرفت تا جنگل‌های سرسبز شمال، بنابراین ما با همین پیش فرض از خیر رزرو اینترنتی ویلا گذشتیم چون به این فکر می‌کردیم که احتمال دارد ما هزینه و کرایه ویلا را بپردازیم اما در نهایت نتوانیم به خاطر راه‌بندان، خود را به اقامتگاه‌مان برسانیم و البته این پیش فرض چندان بیراه هم نبود با این حال هر مسافری می‌داند وقتی شما از قبل، سکونتگاه خود را انتخاب کرده‌اید و مطمئن هستید جایی برای اقامت خواهید داشت چقدر خیال‌تان راحت‌تر است نسبت به وضعیت معقلی که در آن هیچ چیز معلوم نیست به ویژه وقتی آسیب‌پذیری کودکان را در نظر می‌گیرید.

از چه زاویه‌ای به این سفرها نگاه می‌کنیم؟

معمولاً ما به ویژه رسانه‌ها عادت کرده‌ایم هر پدیده ناخوشایندی را با چوب ملامت و سرزنش برانیم. خوش داریم وقتی قطار ماشین‌های آهنی را در جاده‌های شمال می‌بینیم سر نشینان آن ماشین‌ها را متهم کنیم که چرا حاضرند رنج‌هایی چنین غیر ضرور را به خود و خانواده‌هایشان تحمیل کنند؟ واقعاً چنین سفرهایی ارزش این همه اتلاف وقت و منابع را دارد؟ این سوالات اگر چه حتی از محتوایی منطقی هم پر خوردار است اما وقتی با رویکردی تحلیلی و حتی همدلانه به آن نگر بسته نشود در نهایت به ما در موشکافی این سفرها و چرایی آن کمک نخواهد کرد. اگر تحلیلگران می‌خواهند از زیبایی دقیق‌تری از پدیده‌های اجتماعی داشته باشند منطقی‌ترین است که از چشم این افراد به داستان نگاه کنند. چرا ما تحت هر شرایطی و به هر قیمتی می‌خواهیم از شهرهای بی‌روح و بی‌رنگ و خاکستری به جاهای سرسبز برویم؟ همه ما ذاتاً عاشق زیبایی و سرزندگی هستیم و حاضریم هزینه این عشق را پرداخت کنیم. همه کسانی که هفته دوم شهریورماه در پیاده‌روهای شرجی و گرم رامسر چادر زده بودند و به کمترین امکانات رفاهی - حتی آب آشامیدنی سالم و خنک - دسترسی نداشتند می‌خواستند چشم و گوش خود را ولو با تحمل شکنجه ترافیک به این زیبایی متصل کنند. همه کسانی که حتی نمی‌توانند بلیت ۳۵۰ هزار تومانی تله کابین رامسر را بپردازت کنند و این قیمت برای تله کابین سواری برای آنها بیش از حد لاکچری است دوست دارند هر طور شده در ضیافت دریا و جنگل، ضیافت رنگ‌های آبی و سبز، در شکوه درختان جنگل‌های هیرکانی، جنگل‌هایی که نه با دخالت دست انسان که از میلیون‌ها سال پیش به لطف چرخه‌های طبیعی آب و خاک و طوفان دریاها پدید آمده‌اند سهمی داشته باشند ولو اینکه برای حضور در این ضیافت مجبور باشند در کنار پیاده‌روها و بوستان‌ها بخوابند و انواع حاشیه‌ها را به جان بخرند یا در ویلاهایی اسکان پیدا کنند که نه معماری و شکل و بافت آنها و نه فضای داخلی و مبلمان‌شان با تصویر ذهنی معمول ما از یک ویلا شمالی کمترین تطبیقی ندارد.



منطق سفر برای سفر چقدر پذیرفتنی است؟

ما امروز در روزگاری زندگی می‌کنیم که معنای سفر نیز مثل بسیاری از اجزای زندگی ما کارکرد دیگری به خود گرفته و متحول یا تحریف شده است. ما امروز بار توقعات زیادی را بر گرده سفر گذاشته‌ایم. سفر قرار است روان فرسوده و متشنج ما را با بازی و مرمت کند. سفر قرار است به تمدد اعصاب بینجامد. ما امروز از سفر می‌خواهیم ما را به نهایت لذت و سرخوشی برساند، اساساً متر و معیار ما برای ارزیابی سفر این است که قرار است در آن سفر چقدر به ما خوش بگذرد، چقدر



اگر به گذشته‌های دور برگردیم سفرهای ما با زاویه دیدی که پیشینیان نسبت به سفر داشتند احتمالاً بسیار ناهمخوان خواهد بود. در سفرهای پیشینیان سفر برای لذت معنایی ندارد. شاید اگر به سعدی می‌گفتیم از شیراز حرکت می‌کنیم که در بابل یا فریدون کنار جاده کباب بخوریم او در ما نوعی اختلال روان پریشی جدی را تشخیص می‌داد. پیشینیان به سفر می‌رفتند چون مثلاً در کتاب مقدس و اعتقادات دینی زیارت مکان‌های مقدس و متبرک به عنوان یک آیین و سلوک به رسمیت شناخته شده بود. در گذشته با وجود محدودیت‌های حمل و نقل بسیاری برای کسب علم و معرفت به سفر می‌رفتند همچنان که سعدی از حضور خود در نظامیه بغداد برای کسب علم سخن می‌گوید یا برای برخی از مردم سفرهای بازرگانی و کسب سود امری رایج بوده است. این طور بگوییم، در گذشته ممکن بود افراد از کنار دریا، اقیانوس، دشت، کویر و کوه عبور کنند اما قصد آنها این نبوده که کیلومترها و فرسوها را پیمایند یا در کنار دریا با کوه بساط لذت را فراهم کنند



سفر امروز در زندگی ما باری را به دوش می‌کشد که متعلق به او نیست. یا این طور بگوییم تگاز از سفر فقط پوسته و قالب آن باقی مانده است. وقتی معنا در زندگی ما حاکم باشد سفر به صورت «سفر برای...» اتفاق می‌افتد. سفر برای تحصیل... سفر برای تجارت... سفر برای دیدار خویشان... سفر برای زیارت... سفر برای درمان... اما وقتی قرار است ما به واسطه سفر به زندگی خود معنا بدهیم یا این طور بگوییم سفر برای خالی معنا را در زندگی ما بر کند در آن صورت ما شاهد گونه جدیدی از سفرها به نام «سفر برای سفر» خواهیم بود. در این نوع سفر ما سفر می‌کنیم که سفر کرده باشیم، در این صورت سفر به مقصد خود تبدیل می‌شود. ما سفر می‌کنیم که در حد مقدرات اسباب لذت را فراهم کنیم، سفر می‌کنیم که سرگرم شویم، سفر می‌کنیم که ذهن‌مان را از فقدان معنا در زندگی‌مان تخطیر کنیم و مشغول نگه داریم



وقتی من در شهری زندگی می‌کنم که مثلاً در کالبدیهای شهری آن هر روز شاهد تبعیض و بی‌عدالتی و بی‌قانونی هستم مثلاً در شهری زندگی می‌کنم که مسئولان آن به راحتی برای خود وام‌های میلیاردی - بدون نیاز به ضامن با تضمین فقط یک فقره چک در اقساط باز پرداخت‌های غیر منطقی که در حیات معمول برای شهروندان عادی باکالک ممنوع است - در نظر می‌گیرند، وقتی در شهری زندگی می‌کنم که عداوت آموزشی در آن وجود ندارد و من نگاه می‌کنم می‌بینم فاصله کیفیت آموزشی فرزند من با فرزند کسی که زندگی پر خوردارانه‌ای دارد به هیچ وجه قابل قبول نیست در این صورت معلوم است که حتی از غیر منطقی‌ترین فرصت برای گریختن از این شهر به مناسبات ظالمانه‌اش بهره خواهیم برد که دست‌کم ساعتی کنار جنگل و دریا باشم و همسا به معصومیت و بکرنگی آنها شوم که تا یک دم بیاسایم زد نیا و شر و شورش



خوشی و لذت را تجربه کنیم. ما از سفر می‌خواهیم ولو کوتاه مدت، ملال، ایستایی و رکود را از زندگی ما دور کند، ما از سفر می‌خواهیم بین ما و دره‌هایی که در زندگی، ما را احاطه کرده‌اند حتی به اندازه چند روز فاصله بیندازد. گاهی ما از سفر همان انتظاری را داریم که معنادان از بافرو منتقل‌هایشان دارند، یعنی قرار است این سفر خماری زندگی را از سر و چشم و گوش ما موقتاً دور کند و این همه در حالی است که همین تقاضاهای روزافزون برای سفرهای لذت بخش‌تر خود در نهایت به مصیبتی فراگیر بدل شده است.

شاید یکی از مهم‌ترین نقش‌های روزگار ما این است که ما را نسبت به کسب خوشی حداکثری معناد کرده است. سفری برای ما خوشایند است که در آن به خوشی بیشتری دست پیدا کنیم و اقیانوس، دشت، کویر و کوه عبور کنند اما قصد آنها این نبوده که کیلومترها و فرسوها را پیمایند یا در کنار دریا با کوه بساط لذت را فراهم کنند



شهرهایی که دافعه دارند و آدم‌ها را فراری می‌دهند

از یاد نبریم یکی از ریشه‌های تقاضای روزافزون و غیر معمول برای سفر با وجود اینکه افراد توان مالی و رفاهی آن را دارند و می‌دانند که مثلاً جایی چقدر جذاب برای سیران سفر نخواهند داشت در سبک زندگی امروزی ما قابل جست‌وجوست. ما امروز به ویژه در کلانشهرها جمله تهران در محیطی زندگی می‌کنیم که به مفهوم واقعی کلمه، محیط زندگی و زیست نیست. شهرهای ما عموماً هوای سالم ندارند. تهران در سال ۱۴۰۲ فقط ۱۰ روز هوای پاک داشته است. شهروندان تهرانی و به تبع آن بسیاری از کلانشهرها به مهم‌ترین نیاز زیستی یعنی هوای نسبتاً سالم و قابل قبول دسترسی ندارند. طبیعی است آدمی دنبال گمشده خود بگردد. فردی را تصور کنید که در طول سال هوای آلوده استنشاق می‌کند، اینکه این فرد بخواهد ولو در یک شرایط نامتعادل و حتی غیر منطقی با چند ساعت رانندگی سر از جایی درآورد که دست‌کم آب و هوای قابل قبولی در اختیار او قرار دهد قابل درک است.

نکته مهم دیگر آلودگی‌های صوتی و بصری است. آیا شهر نیام ما به سکوت یا صداهای طبیعی را تأمین می‌کند؟ فقدان منظرهای بصری چشم‌نواز در شهرهای ما یک موضوع جدی است. شهرهای ما عموماً چشم‌نواز نیستند، رنگ در شهرهای ما حضور جدی و اثرگذاری ندارد. این شهرها چشم‌ها را می‌خراشند و خسته می‌کنند، شهرهای ما با معماری چشم‌نواز و زیبا کمتر ارتباط برقرار می‌کنند. کافی است بافت قدیمی شهرهای تاریخی را با بافت جدید قوطی کبریتی مقایسه کنید و ببینید چرا ما عموماً در بافت قدیمی شهرها حس خوبی داریم. مثلاً وقتی شما در میدان نقش جهان حضور دارید فضا به گونه‌ای چیده شده است که احساس امن بودن به شما دست بدهد. فضا به گونه‌ای چیده شده که شما می‌خواهید آنجا بمانید و به آن تناسبات خیره شوید. اما آیا میدان‌های مدرن و جدید ما در شهرهای مختلف چنین کارکردی دارند؟ میدان‌های جدید ما بیشتر از آن که انسان محور باشند خودرومحورند. فقط سازهایی هستند که خودروها بتوانند بدون برخورد و تصادف با همدیگر از کنار هم عبور کنند و معنای دیگری ندارند. چندمیدان جدید در شهرهایمان ساخته‌ایم که دست‌کم یک پنجم خاصیت میدان نقش جهان را داشته باشند؟ شهرهای ما پر از دافعه‌اند، آدم‌ها را به احساس تعلق به شهر دعوت نمی‌کنند، چون در این بافت‌ها هارمونی، تناسب، رنگ و زیبایی وجود ندارد در حالی که در معماری گذشته ما فضاها طوری

چیده شده که شما بتوانید یک عمر در آن شهر زندگی کنید و اگر در آن یک عمر حتی یک بار هم سفر نروید احساس خفگی به شما دست ندهد. انگار معمارها دست به دست هم داده‌اند و هر هنری که در چننه داشته‌اند رو کرده‌اند که اجازه ندهند افراد جز ضرورت از شهرها و خانه‌های دلگشا بیرون بیایند. به تجارب شخصی خود نگاه کنیم تا متوجه شویم فضا تا چه اندازه ما را به جذب یا دفع فرامی‌خواند. فضا تا چه اندازه می‌تواند احساس کاذب جابه‌جایی، حرکت و سفر را در آدم برانگیزاند، همچنان که ملال و افسردگی می‌تواند در نهایت احساس کاذب نیاز به خوردن را در ما تحریک کند. وقتی در فضاهایی آشفته و شلوغ زندگی می‌کنیم میل به گریز، جابه‌جایی و فرار در ما بالا می‌آید. وقتی خانه‌های ما چه از حیث فضاهای فیزیکی و چه از حیث فضای روانی شلوغ و درهم‌برهم، نامرتب و آشفته است میل به فرار از خانه داریم و برعکس هر زمان که خانه چشم‌نواز، مرتب و آرام است و درک متقابلی از همدیگر وجود دارد از ماندن در فضای خانه احساس رضایت می‌کنیم. به نظر می‌رسد این مثال قابلیت تطبیق با فضاهای بزرگ‌تر و اشتراکی در شهرها را هم دارد.



سفر تا چه حد قابل مهندسی است؟

نکته مهم دیگر فقدان سیاست‌هایی چون مهندسی سفر از سوی نهادهای بالادستی است. واقعیت آن است که در این سال‌ها رفتار نهادهای مسئول و مرتبط در حوزه سیاحت و سفر بیشتر عکس‌العملی بوده است. به عنوان مثال وقتی حجم ترافیک در جاده‌های شمال بالا می‌رود محورهایی چون چالوس یا هراز به حالت یکطرفه درمی‌آید تا ترافیک با سرعت بیشتری تخلیه شود اما این راهکارها اولاً به مثابه یک تسکین دهنده موقتی و نه یک راهکار نسبتاً پایدار عمل می‌کنند و در ثانی همین راهکارهای غیر پایدار و عکس‌العملی حواشی و تبعات گریزناپذی به همراه دارد؛ مثلاً یکطرفه کردن گاه و بیگاه محورهای مواصلاتی از جمله هراز و چالوس برای ساکنان مناطق شمالی که حق استفاده از محور برای سفرهای درمانی، کاری و تفریحی به شهرهای مختلف را دارند یا مسافرانی که قصد بازگشت از سفر را دارند چالش ایجاد می‌کند. این اتفاق بخشی از حواشی فقدان ساز و کارهای بالادستی مدیریتی در این باره است، اما نهادهای مسئول می‌توانند دست به نوعی سیاستگذاری و مهندسی درباره سفر بزنند و مثلاً ترافیک را بازر سفرهای تابستانی و توریزی با اعطای مشوق و تسهیلات دیگر سال از جمله پاپیاز و زمستان منتقل گردد. از سال‌ها پیش هتل‌ها و آژانس‌های مسافرتی - هوایی - قطار و اتوبوس - در فصولی از سال که تقاضای سفر پایین‌تری وجود دارد یا ايام وسط هفته، ترخ خدمات خود را پایین می‌آورند. این کار نمونه‌ای از راهکارهای هوشمندانه برای توزیع و مدیریت سفر در طول سال است و به خانواده‌ها اجازه می‌دهد بسته به بودجه و شرایط کاری خود به سید متنوع‌تری از خدمات دسترسی پیدا کنند. در هر حال ما به نوعی پوست‌اندازی و به روزرسانی ذهنیت مدیران بالادستی درباره سفر و مدیریت آن نیازمندیم. به نظر می‌رسد ذهنیت دستگاه‌ها و نهادهای بالادستی که به نوعی با سفر و سیاحت در ارتباط هستند این است که سفر امری شخصی است. البته که به یک معنا اینگونه است و هیچ نهادی نمی‌تواند به اشخاص و خانواده‌ها امر و نهی کند که به سفر بروند، کجا سفر کنند و چه زمانی به سفر بروند، اما مسئله این است که شخصی بودن سفر هیچ منافاتی با سیاستگذاری‌های حاکمیتی برای تسهیل و مدیریت سفر ندارد. اگرچه سفر ظاهراً یک انتخاب شخصی و فردی است اما شاخص‌های فرهنگی، ذائقه ساری، اطلاع‌رسانی و اصلاح و تغییر زاویه دید شهروندان نسبت به سفر و جذابیت‌های آن و دهها مؤلفه از این دست به عنوان پیش فرض در ذهن مسافران حضور دارد و حک شده است و بر انتخاب‌های آنها خواه‌ناخواه سایه می‌اندازد، بنابراین می‌توان در این باره سیاستگذاری کرد.

وقتی بالاترین دنبال یک رستوران خوب می‌گردد

نکته‌ای که جا دارد نهادهای مسئول در مدیریت سیاحت و ایرانگردی به آن توجه کنند ایجاد فضاهای قابل اعتماد امن برای انتخاب خدمات است. به عنوان مثال از سال‌ها پیش و در یک رویه جهانی، میزان و کیفیت خدمات هتل‌ها و مراکز اقامتی با اعطای ستاره‌ها مشخص شده‌اند، بنابراین وقتی مسافران سه یا چهار ستاره را روی سر در هتل یا مرکز اقامتی می‌بینند تکلیف‌شان با خود، با هتل و انتظارشان از آن مرکز سیاحتی و اقامتی مشخص می‌شود و نیازی به پرس و جوهای وسواس گونه، عذاب آور و وقت تلف کردن ندارند. حال اگر چنین رویه‌ای درباره سایر مراکز خدماتی از جمله رستوران‌های بین شهری - جاده‌ای - و شهری به ویژه در مناطقی از کشور که با تقاضای سفر بالاتری روبه‌رو هستند اعمال شود در آن صورت بخشی از آشفته‌گی ذهنی مسافران در سفرها ما رفع خواهد شد.

امروز خوشبختانه بسیاری از ما با رشد آگاهی جمعی‌مان، نسبت به سلامت و کیفیت تغذیه خود حساس هستیم. در روزهای گرم سال یک مسمومیت غذایی در طول سفر می‌تواند برنامهریزی‌ها و هزینه‌های صورت گرفته برای سفر را تحت‌الشعاع قرار دهد، بنابراین مسافران ترجیح می‌دهند با حساسیت بیشتری در این باره رفتار کنند اما واقعیت این است که هنوز کار چندان‌ی در این باره صورت نگرفته و جز تجربه‌های پیشین مسافران، اعتماد به انتخاب‌های دیگران، گشت و گذار در فضای اینترنت یا اتکا به تبلیغات با لگه‌ها راه دیگری در این باره وجود ندارد.